

تاریخ مدرنیته

نویسنده
شهریار زرشناس

فصل اول

و به منزله دارالتجاره‌ای بود. در نواحی مذکور امتعه‌ای را که باید به لیسبون پایتخت پرتغال بفرستند جمع می‌آوردند و برای تحصیل ثروت سه چهار سال بیشتر در آن مراکز تجارت نمی‌ماندند و چون توانگر می‌شدند به مملکت خویش بازگشت می‌کردند. نظر به کمی جمعیت پرتغال نگهداری قلمروی بدین وسعت دشوار بود، بنابراین قدرت استعماری ایشان مدتی قلیل یعنی هفتاد و پنج سال که به قدرت عمر انسانیت طول کشید.^۱

پس از پرتغال، هلندیها و بویژه اسپانیاییها از راه رسیدند، فاتحان اسپانیایی که به سمت آمریکای جنوبی رفته بودند بسیار درنده‌خو و خشن بودند و بومیان را با زور و زجر و شکنجه و حيله و نیرنگ شکست دادند. در واقع تاریخ سپیده دم مدرنیته از جنایات دو امپراطوری پرتغال و اسپانیا خونین است.

«رفتار فاتحان ستمگر، هم در موقع جنگ و هم پس از فتح وحشیانه و زشت بود و در ایامی که بومیان آمریکا همه مطیع و فرمانبردار شدند باز اسپانیاییها دست از بیداد برنداشتند... فاتحان طماع و درنده خوی اسپانیایی در سرزمین مکزیک و پرو رفتاری وحشیانه پیش گرفتند و با حرص و آز بسیار در جستجوی طلا بودند.»^۲

در واقع زر و سیم و ثروت به دست آمده از استعمار آمریکا و آسیا برخی دولتهای

۱. ماله، آلبر، تاریخ قرون جدید، سیدفخرالدین شادمان، ص ۱۱ و ۱۳.

۲. منبع پیشین، ص ۲۲ و ۲۳.

اروپایی را صاحب سرمایه و قدرت عظیمی کرد و سرمایه‌سالاری (کاپیتالیسم) تجاری در خون و جنابت و شکنجه‌گری انسانهای مدرن اروپایی زاییده شد. امپراطوری استعماری اسپانیا یک قدرت کاپیتالیست تجاری بود. بدین‌سان در آغاز عهد کاپیتالیسم تجاری اسپانیا قدرتمندترین امپراطوری سرمایه‌سالار و استعماری بود. آلبرماله مشخصات این امپراطوری را این‌گونه توصیف می‌کند:

وضع امپراطوری استعماری اسپانیا و پرتغال با یکدیگر تفاوت بسیار داشت. پرتغالیها تاجر بودند و اسپانیاییها مملکت‌گیر. بنابراین اسپانیاییها به تسخیر اراضی و نقاط مهم سواحل قناعت نکردند و «هین ترکند» یعنی ممالک دورتر را هم به تصرف خویش درآوردند چنانکه مملکت مکزیک و پرو دنباله اسپانیا در ماوراء اقیانوس اطلس به شمار می‌رفت ... ما مهمترین نتایج اکتشافات را غیر از آنچه مربوط به افزایش قدرت پرتغال و اسپانیا است در اینجا می‌نویسم:

جادههای بزرگ تجارتمی تغییر یافت زیرا دماغه امید نیک مسیر امتعه‌ای گشت که سابقاً از مصر می‌گذشت و به این سبب دریای مدیترانه که از قدیم مرکز تجارت بود بی‌اهمیت شد و راه اقیانوس اعتبار یافت ... بنادر ممالک اسپانیا و پرتغال و فرانسه و هلاند و کمی بعد بندرهای انگلستان در اقیانوس اطلس اهمیتی را که بنادر مدیترانه از دست داده بودند تحصیل کردند سیم وزر بسیار از آمریکا استخراج و در اروپا منتشر شد ... طلا و نقره به دست پیشه‌وران و سوداگران و بورژواها یعنی مردم شهرنشین متوسط الحال افتاد. تا آن زمان، ثروت زمین بود که به اشراف اختصاص داشت ولی در قرن شانزدهم پول، طبقه بورژوا را در مکنت همدوش نجبا ساخت و از این به بعد اهمیت اجتماعی و نفوذ سیاسی ایشان رو به افزایش نهاد.^۱

دو مورخ دیگر در کتاب «تاریخ سدههای میانه» در خصوص ثروتهای به دست آمده برای بورژواها چنین می‌نویسند:

اشراف و شهرنشینان ثروتمند خواهان زندگی مجلل بود و هوس به چنگ آوردن ثروتهای بی‌پایان را در سر می‌پختند. اروپاییهای قرن پانزدهم، هیئتهای اکتشافی مختلفی را برای جستجوی طلا به سرزمینهای ناشناخته دور دست اعزام کردند.^۲

۱. منبع پیشین. صص ۲۶ و ۲۵ و ۲۴.

۲. آگیبالووا. او - دنسکوی، گ. م، تاریخ سدههای میانه، رحیم رییس‌نیا، پیام، ص ۲۴۵.

انسان سودجو و سرمایه‌سالار مدرن در جستجوی پول و ثروت به خشت‌ترین روشها نوظهور چهره استعمارگر مدرن بود که سیاهان آفریقا را به بردگی می‌گرفت و بومیان را قلع و قمع می‌کرد.

به منظور قلع و قمع عمومی سرخپوستان، اروپاییها شروع به آوردن بردگان از آفریقا به آمریکا کردند. نخست پرتغالیها و سپس اسپانیاییها، آنگاه هلندیها و انگلیسیها برای شکار سیاهپوستان به آفریقا هجوم بردند ... پرتغالیها دزدی دریایی هم می‌کردند. آنها کشتیهای اعراب هندیها را غارت می‌کردند و ملاحان را یا می‌کشتند و یا به بردگی می‌فروختند... اشغالهای استعماری در آمریکا، آسیا و آفریقا با قتل عام و تاراج و به بردگی واداشتن بومیان همراه بود. اسپانیا و پرتغال بزرگترین قدرتهای استعماری جهان در قرن شانزدهم بودند.^۱

به طور کلی ویژگیهای دوران اول سرمایه‌داری (که زمان پیدایی آن است) را می‌توان اینگونه فهرست کرد:

* پیدایی حس عمیق سودطلبی در انسان مدرن به عنوان زیربنای انسان‌شناسی کاپیتالیسم.

* کشف راههای جدید تجاری به انگیزه سودجویی و استثمار نیروی انسانی و منابع ملل غیر اروپایی

* ظهور نخستین اشکال کاپیتالیسم که عمدتاً متکی بر سرمایه تجاری و بهره‌گیری از کالاهای و منابع ملل آفریقایی و آسیایی است.

* آغاز انباشت سرمایه که مدت نزدیک به سه قرن و نیم طول کشیده است.

* سرمایه‌داری تجاری این دوران غیر انحصاری است و منش سرمایه‌داران در حوزه اقتصاد مبتنی بر امساک، صرفه‌جویی و تلاش برای انباشت بیشتر سرمایه است.^۲

* بخشی از سرمایه تجاری این دوران در یک پروسه تدریجی در سه قرن بعد به سرمایه ثابت صنعتی بدل می‌گردد.^۳

* مفهوم جدید «سرمایه» به عنوان ثروت انباشتگر که خاصیت تصرفگری در محیط

۱. منبع پیشین، صص ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸.

۲. اشن. ت.س، انقلاب صنعتی، احمد تدین، علمی و فرهنگی، ص ۱۰۲.

۳. منبع پیشین، صص ۱۰۳ و ۱۰۴.

اطراف دارد و ذاتاً به دنبال افزایش و تحرک است در سرمایه تجاری این دوره تا حدودی زیادی وجود دارد.

* کاپیتالیسم تجاری این دوران، خصوصی و غیر سوسیالیستی است. یعنی سرمایه‌سالاری هنوز دولتی نشده و ضرورت طرح مسائلی نظر حمایت‌های اجتماعی از محرومین نیز اصلاً پدید نیامده است.

* کاپیتالیسم تجاری این دوره برپایه محور اساسی قرار دارد: ۱. استعمار ممالک غیر اروپایی ۲. دزدی دریایی ۳. انباشت سرمایه تجاری ۴. سود محوری و میل بر افزودن برخورد و ایجاد تغییرات ساختاری در «سرمایه» پدید آمده ۵. مهمتر از همه سود محوری و سوداگری بشر مدرن به عنوان طبیعت تاریخی غالب. نکته مهم در بررسی کاپیتالیسم تجاری این است که مفهوم انباشتگر و تصرف طلب «سرمایه» (که آن را با مفهوم کلاسیک «ثروت» متفاوت می‌کند) و نیز نگاه و نسبت تکنیکی آدمی با عالم پدید آمده و انسان طبیعی سوداگر، سودجو و انباشتگر و اسیر حرص و آز یافته است.

مرحله دوم تطور سرمایه‌سالاری: کاپیتالیسم صنعتی لیبرال

با وقوع انقلاب صنعتی و تغییر چهره شهرها و جوامع اروپایی سرمایه‌های انباشت شده از طریق کاپیتالیسم تجاری به حوزه صنعت تغییر مسیر داده و تبدیل به سرمایه صنعتی گردید. این سرمایه صنعتی مستقیماً از استثمار نیروی کار کارگران فقیر و روزمزد تغذیه می‌کرد. سرمایه صنعتی این دوره (۱۷۶۰ تا ۱۸۷۰) به لحاظ ایدئولوژیک و سیاست «لیبرال» بود. در این دوران نخستین جوانه‌های ایدئولوژی لیبرالی ظهور کرد و کاپیتالیسم بنیانهای نظری و تئوریک مدون یافت.

به لحاظ سیاسی این دوران مصادف با انقلابهای بزرگ دموکراتیک مغرب‌زمین نظیر انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ و جنگهای استقلال آمریکا ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۳ بود. یکی از مهمترین تحولات این دوره ظهور انقلاب صنعتی بود که منجر به تغییر کیفیت کاپیتالیسم تجاری به کاپیتالیسم صنعتی غیر انحصاری و لیبرال گردید. در این دوره تاریخی روح بورژوازی عصر جدید بسط و گسترش و نیز تعمیق و تفصیل یافت.

در این دوران و در پرتو تثبیت و تفصیل نسبت تکنیکی انسان با هستی مفهوم مدرن «کار» به عنوان فعالیت از خودبیگانه و سودجویانه برای دخل و تصرف در طبیعت و استثمار ذخایر و امکانات طبیعت پدید می‌آید و در نسبت تنگاتنگ با «سرمایه» قرار

می‌گیرد. در واقع در دوران قبل مدرن هم «کار» ماهیت استیلاجویانه، کمّی، عمدتاً سود محور و تکنیکی و تصرف‌گرایانه نداشت و هم سرمایه در معنای «ثروت» مطرح می‌گردید.

آدام اسمیت اقتصاددان پر آوازه انگلیسی و نیز پیروان اقتصاد و کلاسیک از نخستین تئوریسینهای سرمایه‌سالاری صنعتی و لیبرال بودند. در واقع این مقطع زمانی و دوره تاریخی عصر طلایی لیبرالیسم است و پس از آن لیبرالیسم هیچگاه، امکان تحقق و بسط جلوه‌گری در این حد را نیافت. کاپیتالیسم صنعتی این دوران تمامی شاخصهای کلاسیک سرمایه‌سالاری را داراست و خصلت انباشت سرمایه آن بسیار گسترده‌تر گردیده است. نخستین اندیشه‌های سوسیالیستی و نیز ایدئولوژی سوسیالیسم مارکسیستی نیز در این دوران ظاهر امساک و خست و صرفه‌جویی و انباشت‌گری بودند و با خصلت مراحل بعدی سرمایه‌سالاری که در اسراف و مصرف بی‌رویه جلوه‌گر می‌شود تفاوت جدی دارند.

در این دوران انباشت سرمایه صنعتی به قیمت کار سخت و مشقت‌بار میلیون‌ها زن و کودک خردسال و استثمار بی‌رحمانه آنها توسط کارخانه‌داران طمع و سودجو صورت می‌گیرد و گروههای وسیع انسانی زیر فشار منطق بیرحم کاپیتالیسم لیبرال نابود می‌گردند.^۱

کارل مارکس در توصیف ماهیت جنایتکار و استثمارگر سرمایه‌داری این دوران در «کاپیتال» چنین می‌نویسد: به قول «آگیر» اگر پول به طور مادرزاد کله خون بر لب به دنیا می‌آید، سرمایه در حالی که از سر تا به پا از تمام خلل و فرجش چرک و خون می‌چکد، به دنیا می‌آید.^۲

وضعیت کاپیتالیسم در این دوران به گونه‌ای است که هنوز وارد مرحله انحصارات نگردیده است و از این رو امکان رقابت فراگیر ما بین صاحبان سرمایه و موفقیت برخی از آنها در میدان رقابت همچنان وجود دارد. کاپیتالیسم لیبرال در این دوران گرفتار بحرانهای ادواری تورم و اضافه تولید و بیکاری است و در ارتباط با ملل غیر غربی

۱. آثار ادبی چارلز دیکنز نظر «اولیور توئیست»، «دیوید کاپرفیلد»، «سالهای سخت» و نیز آثار برخی داستان‌های جک لندن نظر کتاب «تیره بختان» و «اعتراف» و «پاشنه آهنین» توصیف صادقانه‌ای از فقر و مشقت و استثمار وحشیانه زنان و کودکان خردسال توسط سرمایه‌داران انگلیسی و آمریکایی است.

۲. فیشر، ارست، مارکس به زبان خودش، عباس خلیلی، دامن، ص ۱۱۳.

همچنان به شیوه استعمارکهن عمل می‌نماید. در سرمایه‌سالاری لیبرال «بازار» در مفهوم دقیق مردن و کاپیتالیستی خود مطرح می‌گردد و اقتصاد کالایی به معنای تولید برای فروش در بازار حاکمیت کامل می‌یابد. کاپیتالیسم در دوران دوم تطور خود تماماً مبتنی بر اقتصاد کالایی و بازاری است و قیود سنتی و اخلاقی ما قبل مدرن که مانع اعمال مکانیسم بازار در اقتصاد بودند به طور تام و تمام (به ویژه در قرن نوزدهم) از بین رفته‌اند. در مقابل موج بی‌عدالتی گسترده و استثمار وحشیانه‌ای که کاپیتالیسم اعمال می‌کرد، آراء سوسیالیستی به منظور تخفیف این فجایع از طریق اعمال کنترل دولتی یا تعاونی بر حوزه اقتصاد مطرح گردید: ذکر این نکته بسیار مهم ضروری است که اقتصاد سوسیالیستی به دلیل وحدت نظر با لیبرالیسم در مقولاتی نظیر مبانی انسان‌شناختی، مفهوم «کار» و مفهوم «سرمایه» و «انباشت سرمایه» و هدف نهایی تولید و اقتصاد کالایی و حتی در برخی موارد نقش بازار در ساختار اقتصادی؛ نظراً و عملاً صورتی از کاپیتالیسم است و هیچ تفاوت ماهوی با سرمایه‌سالاری لیبرال یا انحصاری (به ویژه دومی) ندارد و تنها صورتی از صور متنوع کاپیتالیسم است.^۱ اریک فروم در توصیف منش انباشتگر کاپیتالیسم قرن نوزدهم چنین می‌نویسد:

سرمایه‌داری قرن نوزدهم در حقیقت یک سرمایه‌داری «خصوصی» بود مردم ... برای تولید و مصرف، مال و ثروت به دست می‌آوردند و از دارایی خود استفاده می‌کردند. این استفاده از دارایی علاوه بر رقابت و تلاش برای سود، یکی از ویژگیهای اساسی طبقات متوسط و بالاتر قرن نوزدهم بود. توجه به این ویژگی اهمیت بسزایی دارد زیرا از نظر استفاده از دارایی و پس انداز، انسان امروز تفاوت بارزی با اجداد خود دارد. امروزه علاقه مفرط به پس انداز و ثروت از خصوصیات طبقه بسیار عقب مانده شده است.^۲

۱. برای تفصیل مطلب نگاه کنید به:

Alexander Handerson / Freedom and capitalism / power press / 1981 / p. 62-69.

۲. فروم، اریک، جامعه سالم، اکبر تبریزی، بهجت، ص ۱۱۹.

سرمایه‌سالاری این دوره مصداق برخی از ویژگیهایی است که «آلین تافلر» در کتاب خود از آن به عنوان «موج دوم انقلاب تکنولوژیک» نام می‌برد. برخی از ویژگیهای مورد نظر تافلر نظر «همسان سازی»، «تخصصی کردن»، «همزمان سازی»^۱ در وجه تام و تمام خود در سرمایه‌سالاری این دوران بروز جهانی پدید نیامده و سرمایه‌سالاری به مقطع بحران فراگیر و جهانی وارد نشده است از اینرو نحوی خوش‌بینی به وعده‌های عصر روشنگری و به اصطلاح «شکوفایی» اقتصادی برای بسیاری از سرمایه‌داران وجود دارد.

مرحله سوم: ظهور سرمایه‌سالاری انحصاری خصوصی و سوسیالیستی (عصر امپریالیزم) ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۰

در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم تغییراتی در ساختار اقتصاد سرمایه‌سالاری پدید آمد. این تغییرات را میتوان اینگونه فهرست بندی کرد:

- * اقتصاد رقابتی تدریجاً حذف گردید و در تمامی قلمروهای اقتصادی انحصار تولید و توزیع توسط شرکتهای بزرگ و غول‌آسا جانشین امکان رقابت مابین سرمایه‌های فردی و کوچک شد.

- * رویکرد استعماری قرون پانزدهم تا نوزدهم نسبت به ملل محروم غیر اروپایی جای خود را به رویکرد مبتنی بر صدور سرمایه به جای کالا و غارت دو چندان اقتصادی اما کمتر نظامی و آشکار توسط انحصارات بزرگ کاپیتالیستی وجود دارد.
- * غارت جهان غیر غربی «توسط» شبکه‌های انحصاری اقتصادی این امکان را پدید آورد که طبقه متوسط جوامع اروپایی و ایالات متحده و نیز بخشی از طبقه کارگر از سود این غارتگری عظیم اقتصادی بهره‌مند گردیده و بدینسان تا حدی از ظرفیت انقلابی و اعتراضی ایشان کاسته شود.

- * سرمایه صنعتی در این دوران با سرمایه مالی (مبتنی بر رباخواری توسط بانکها) آمیزش و پیوند تنگاتنگی می‌یابد و بدینسان صورت سرمایه تا حدی دگرگون می‌گردد. این دوران را دوران کاپیتالیسم امپریالیستی نامیده‌اند که ما در گفتارهای آینده به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت.

- * انحصار شدن سرمایه‌سالاری تا حدودی وزن بخش خصوصی را نیز در مجموعه

۱. تافلر، آوین، موج سوم، شهین‌دخت خوارزمی، نشر نو، صص ۷۹-۶۳.

اقتصاد امپریالیستی کاهش داد. در این دوران ایدئولوژی سوسیالیستی برای اولین بار به قدرت دست یافت و نظام سرمایه‌سالار سوسیالیستی در اروپا پدید آمد.

* در این دوران که می‌توان آن را دوران امپریالیزم یا نئو استعمار دانست. قدرتهای بزرگ کاپیتالیستی در رقابت گسترده برای غارت جوامع و ملل غیر غربی و استثمار مردمان آنها به ستیز و مقابله خونین با یکدیگر بر می‌خیزند که حاصل این رقابتهای بزرگ و خونین وقوع جنگ جهانی اول ما بین و قطبهای بزرگ امپریالیستی است.

* در عصر امپریالیزم، روزگار جهانی شدن سرمایه‌سالاری آغاز می‌گردد و زمینههای حاکمیت کارتلها تراستهای بین‌المللی پدیدار می‌شود.

دوران چهارم: ظهور کاپیتالیسم ناسیونال - سوسیالیستی و ظهور قطب‌بندی سه‌گانه ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰

این دوران حد فاصل پس از وقوع جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم را در بر می‌گیرد. در این دوران قطب‌بندی سه‌گانه امپریالیستی ظهور میکند: ۱. کاپیتالیسم امپریالیستی نیمه خصوصی و نیمه لیبرال (ایالات متحده آن زمان و کشورهای نظیر انگلیس و تا مقطعی فرانسه) ۲. کاپیتالیسم ناسیونال - سوسیالیستی (فاشیستی) که مبتنی بر اقتصاد متمرکز دولتی و توتالیتاریسم سیاسی بود (نظیر آلمان و تا حدودی ایتالیا) ۳. قطب کاپیتالیسم سوسیالیستی مبتنی بر توتالیتاریسم سیاسی که در پایان جنگ جهانی دوم تا حدودی گسترش نیز می‌یابد.

همچنین این دوران شاهد وقوع یکی از جدیترین بحرانهای اقتصادی نظامهای سرمایه‌سالار در سالهای پایانی دهه ۱۹۲۰ تا نیمه اول دهه ۱۹۳۰ بوده است که به ویژه اقتصادهای کاپیتالیسم خصوصی را سخت تحت تأثیر قرار داد و منجر به ظهور تئوری کینز (kenyns) در مسیر تعدیل کاپیتالیسم خصوصی به نفع نحوی کاپیتالیسم دولتی و حضور ارشادی دولت در اقتصاد گردید.

در این دوره، نیاز آزمندانه قطبهای سرمایه‌سالار (نیمه لیبرال، فاشیستی، سوسیالیستی) به بهره‌کشی از ملل محروم آسیایی و آفریقایی آنها را برای بار دوم در مقابل یکدیگر قرار داد و منجر به بروز جنگ جهانی دوم گردید. در این جنگ ویرانگر که عامل اصلی تحقق آن سودطلبی و فزون خواهی سه قطب کاپیتالیست آن دوران بود انسانهای بسیاری قربانی شدند و امکانات و منابع بسیاری نابود گردید و حتی ملل محروم غیر غربی جهان که هیچ نقشی در شعله‌ور شدن آتش جنگ نداشتند قربانی

سفاکی و خونریزی دولتهای کاپیتالیست گردیدند. در این دوران نظام کاپیتالیسم فاشیستی دستخوش زوال گردید و ساختار اقتصادی نظامهای کاپیتال - نیمه لیبرال نیز با تحولاتی روبرو شد.

دوران پنجم: تغییر قطب‌بندی امپریالیستی و آغاز جنگ سرد ۱۹۵۰ تا

۱۹۹۰ مرحله پنجم بسط سرمایه‌سالاری، دوران سیطره تام و تمام شرکتهای غول‌آسای چند ملیتی، طرحریزی مدلهای توسعه برای گسترش مدرنیزاسیون در سراسر جهان، سیاره‌ای نشدن حاکمیت اقتصاد مدرن (کاپیتالیستی) و پیدایش اقتصاد جهانی، رقابت شدید دو قطب امپریالیستی «سوسیال بوروکراتیک» و اقتصادهای «نیمه لیبرال» و «سوسیال دموکراتیک» در چهارچوب «جنگ سرد» با یکدیگر، پیدایی بحران رکودی - توری در نظامهای سرمایه‌سالاری، سیطره ویرانگر تکنوکراسی و بوروکراسی و جهانی شدن بحران عمومی سرمایه‌سالاری در هر دو قطب شرق و غرب (به معنای سیاسی) آن است.

در این دوران اقتصادهای مبتنی بر تفکر لیبرالیستی به طور تام و تمام دستخوش دگرگونی می‌شوند و حتی در کشورهایی نظیر ایالات متحده آمریکا که بیشترین پایبندی برای نسبت به رویکرد کلاسیک لیبرالی از خود نشان می‌داد، نقش دولت در اقتصاد بیشتر گردیده و سیستمهای نظارتی و حمایتی به طور نسبی فعال می‌گردند. آرایش اقتصادی - سیاسی نظام کاپیتالیسم جهانی در آغاز این دوران بدین شکل بود که در یکسو قطب اقتصادهای متمرکز دولتی متکی بر سوسیالیسم بوروکراتیک و توتالیتاریسم سیاسی قرار داشت و جهت گسترش دامنه نفوذ و سیطره خود سخت می‌کوشید و در سمت دیگر مجموعه‌ای از اقتصادها و حکومتهای کاپیتالیستی «سوسیال - دموکرات» [که به نحوی نقش فعال دولت در حمایت از اقشار و گروههای اجتماعی محروم را در نظر می‌گرفتند و البته از طریق غارت ملل موسوم به جهان سوم طبقات فرودست جوامع خود را مورد برخی حمایتهای اجتماعی Social قرار می‌دادند نظیر آلمان پس از جنگ، انگلستان دهه شصت و هفتاد، کانادا و ...] و «نیمه لیبرال» [نظیر دولت ایالات متحده آمریکا که از زمان اجرای برنامه «نیو دیل» New Deal تا حدودی از مواضع لیبرال خود عدول کرده بود] قرار داشتند. این دو قطب عمده در یک رقابت شدید امپریالیستی و مسابقه جنون‌آمیز تسلیحاتی با یکدیگر قرار داشتند. در سمت اقتصادهای سوسیال - دموکرات و نیمه لیبرال نحوی توتالیتاریسم اجتماعی سرکوبگر وجود داشت اما اقتصاد

همچون قطب سوسیال - امپریالیستی به صورت متمرکز و دولتی اداره نمی‌شد. در این دوران دو اتفاق مهم روی می‌دهد: اول اینکه در نظامهای سوسیال - دموکراتیک و مبتنی بر اقتصاد «رفاه» نحوی بحران تورمی - رکوردی فراگیر و چشمگیر در دهه هفتاد میلادی بروز می‌کند که در نهایت منجر به شکست برخی دولتهای سوسیال دموکرات در انگلستان دهه هشتاد و نیز فرانسه اوایل دهه ۹۰ می‌گردد و دوم اینکه در پایان دهه هشتاد قطب سوسیال امپریالیست در مسابقه اقتصادی و مبارزه امپریالیستی برای فتح نظام جهانی سلطه با رقیب خود دچار شکست و اضمحلال کامل می‌گردد و اصلترین دولتهای آن نظیر «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» و دولتهای سوسیالیستی اروپای شرقی به طور کامل مفهوم و نابود می‌گردند. بدینسان پس از بروز جنگهای زیر و درشت منطقه‌ای و بحرانهای خطرناک سیاسی نظیر بحران موشکی کوبا در دهه شصت و جنبش دانشجویی رادیکال در اروپا و جنگ خونین ویتنام و سرکوب‌گریهای خونین امپریالیستی در نواحی مختلف جهان نظیر ایران، شیلی، ویتنام، کامبوج، پاناما و دهها و دهها مورد دیگر، اقتصاد جهانی کاپیتالیستی پا به مرحله تازه‌ای می‌گذارد.

مرحله ششم: احیاء زودگذر لیبرالیسم، تغییر قطب‌بندی امپریالیستی، تغییر آرایش درونی کاپیتالیسم جهانی از ۱۹۹۰ به بعد

این مقطع، دوران تشدید بحران عمومی کاپیتالیسم و روزگار ظهور تغییراتی در آرایش درون اقتصاد جهانی و نظام کاپیتالیستی است. در این مقطع با شکست تجربه کاپیتالیسم سوسیالیستی و نیز شکست بسیاری از دولتهای رفاه در غرب، برای یک مقطع به عنوان یک موج سهمگینی اما گذرا شاهد احیاء نئولیبرالیسم در قالب «راست نو» بوده‌ایم. در این دوران بحران رکوردی - تورمی به صورت گسترده‌ای دامنگیر نظام سرمایه‌سالاری جهانی گردید و قطب‌بندی دنیای امپریالیستی با شکست اردوگاه سوسیالیسم مجدداً تغییر کرده و نحوی بحران هرמוنی (سرکردگی) در نظام اقتصاد جهانی در حال شکل گرفتن است. شرکتهای غول‌آسای «چند ملیتی» Multinational عملاً سیطره تام و تمام و گسترده‌ای بر همه حوزههای اقتصادی یافتند و با گسترش بی‌سابقه جهانی شدن اقتصاد، مرزهای دولت ملی تدریجاً در آستانه فروپاشی قرار گرفت. در بحران پسا مدرنیستی که ظهور کرده است انقلاب الکترونیک امکان عملی شدن نحوی نظام سرمایه‌سالار امپریالیستی بدون مرز را بیش از گذشته فراهم کرده

است اما نکته اینجاست که بحران درونی کاپیتالیسم جهانی و تشدید تضاد ما بین جهان سلطه‌گر «شمال» و جهانِ گرسنه و استثمار شده «جنوب» نظام سرمایه‌سالاری را با بحرانی جدی و بیسابقه روبرو ساخته است. بحران بدهیها در به اصطلاح جهان سوم و بن بست مدل‌های توسعه عملاً راهی جز در پیش‌گیری طریقی مستقل و رادیکال برای «جنوب» باقی نمی‌گذارد و این به معنای آغاز پایان سیطره کاپیتالیسم جهانی است. بحران سرمایه‌سالاری بیش از هر چیز ریشه در بحرانِ پسا مدرنِ تمدن غربی دارد که پُست مدرنیته چیزی جز نحوی خودآگاهی به این بحران نیست. نظام‌های سوسیال دموکراتیک و مدل سیاسی اداره جامعه بر اساس «دموکراتیک» و تخریب^۱ بیش از پیش ناتوانی و ناکارآمدی خود را عیان کرده است و تکنولوژی ویرانگر و بوروکراسی مهیب تمدن مدرن حتی ادامه کارایی برای خود نظام کاپیتالیستی انحصاری را نیز غیر ممکن کرده است. غروب بزرگ مدرنیته فرا رسیده است و سرمایه‌سالاری به عنوان مظهر اقتصادی تمدن مدرن بیش از همیشه بحران زده ناتوان گردیده است^۲ و به قول «سمیرامین» ما در آستانه یک امپراطوری هرج و مرج قرار گرفته‌ایم.^۳ «جنگ بارنز» در توصیف وضعیت اقتصاد کاپیتالیستی معاصر چنین می‌نویسد:

سرمایه‌داری در آستانه دهه ۱۹۹۰، برای اولین بار از زمان ما قبل جنگ جهانی دوم دچار یک بحران اقتصادی جهانی شده است ... [در ایالات متده آمریکا] در شرایط بحران زده امروزی درصد بیکاری نسبت به دوران بعد از جنگ جهانی دوم، که دوران رونق اقتصادی بود، بالاتر است به خصوص اگر شمار کسانی را به آمار اضافه کنیم که مجبورند به صورت موقت یا نیمه وقت کار کنند و یا از جستجو برای کار خسته شده‌اند و در پی کاریابی نیستند و لذا از نظر دولت بیکار محسوب نمی‌شوند^۴

جری ریفکین» و «تدهوارد» بحران مدرنیته و سرمایه‌سالاری را به صورتی دیگر و در

Lukes, H / democracy and power / Halsong press / 1980 / p. 178-211.1

۲. برای تفصیل مطلب در خصوص بحران جهانی سرمایه‌داری سه کتاب زیر مفید فایده هستند:

- سرمد، خسرو، ورشکستگی اقتصاد جهانی بنیاد، ۱۳۷۲

- گمبل، آندره و والتویل، سرمایه‌داری در بحران، سوداگر، ۱۳۵۸.

- گزارش کمیسیون جنوب، چالش جنوب، ابراهیم خلیلی، قومس، ۱۳۷۶.

۳. کیوان، وحید، جهانی شدن جدید سرمایه‌داری و جهان سوم، نشر توسعه، ص ۱۶.

۴. بارنز، جک، گامهای امپریالیسم به سوی فاشیسم و جنگ، شهره ایزدی، طلایه پرسو، صص ۹ و ۱۵.

قالب بحران انرژی و رسیدن به مرز «آنتروپی» تفسیر می‌کنند:

ملل صنعتی جهان، به خصوص ایالات متحده به یک مرز تحول آنتروپی نزدیک می‌شوند. جهان بعد از چهل سال اکنون دارد زمینه منابع غیر قابل تجدید را که جریان عظیم انرژی خورشیدی انبار شده برای عصر صنعتی فراهم کرده است، تهی می‌سازد. بینظمی دارد در هر مرحله از خط مسیر انرژی افزایش می‌یابد و مبدل‌های تکنولوژیکی و اداری پیچیده‌تر، متمرکزتر و تخصصی‌تر و آسیب‌پذیرتر شده‌اند. برای درک این فرایند بدان نیازی نیست که شخص اقتصاددان باشد... این فرایند در هیچ جا آشکارتر از مسئله غارتگریهای تورم نیست. تورم مستقیماً به تهی شدن شالوده انرژی غیر قابل تجدید بستگی دارد. هرچه استخراج گرانتر شود، دسترسی به منابع انرژی قابل تجدید محیط دشوارتری می‌گردد و هزینه‌های همواره فرایندهای تبدیل، مبادله و به دور ریختن در طول خط سیر انرژی همچنان افزایش می‌یابد جمع شدن بی‌نظمیهای ناشی از سیر انرژی در گذشته هزینه‌های بیشتر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و بهای گرانتری بر ایتولیدکنندگان و مصرف کنندگان به بار خواهد آورد. تورم با نزدیک شدن محیط انرژی به تهی شدن به صورت مارپیچی صعود خواهد کرد... در حالیکه تورم مارپیچی ناشی از انرژی در دهه ۱۹۷۰ به طور موقت فروکشی کرده است بسیاری از اقتصاددانان ظهور تورمی جدید و افزایش پیوسته هزینه‌های محیطی را در دهه ۱۹۹۰ به سبب کاهش چشمگیرتر انرژی، پیش بینی کرده‌اند.^۱

فصل سوم

کالبد شکافی سرمایه‌سالاری

در کوتاهترین عبارت سرمایه‌سالاری محصول اومانیزم؛ سود محوری صرف؛ نسبت استیلاجویانه و از خودبیگانه با خود، دیگران، طبیعت، عقلانیت خود بنیاد مبتنی بر نفس آماره، تقسیم کار تخصصی کمی، حس‌آزمندانه انباشتگری توتالیتاریسم بوروکراتیک است.

ژان بشلر محقق معاصر فرانسوی «بورژوا» [سرمایه‌دار] را «موجودی عجیب» می‌داند

۱. ریفکین، جرمی و هوارد، تد، جهان در سراسیمگی سقوط، محمود بهزاد، سروش، صص ۱۴۱ و ۱۴۲.

که جامعه غربی پدید آورده و فقط طالب سود است.^۱ بشلر معتقد است در نظام سرمایه‌سالاری «تنها هدف تولیدکنندگان کسب بیشترین منفعت می‌باشد، نه برای بهره‌وری بیشتر از زندگی بلکه فقط برای سودجویی».^۲ او معتقد است هر جا فعالیت اقتصادی فی نفسه ارزشمند شمرده شود بورژوازی رشد می‌کند.^۳ یکی دیگر از ویژگی‌های کاپیتالیسم ضرورت کار تخصصی و فراگیر و به تعبیری «برده‌وار» است که «بشلر» با مضمون‌اند که متفاوتی بدان اشاره می‌کند. جامعه بورژوایی یک جامعه مدنی سودجویان و انباشتگران و افرادی است که به گونه‌ای افراطی کار می‌کنند و منافع فردی خود را آزمندانه دنبال می‌کنند در واقع یک جامعه سرمایه‌سالار ایدآل یک جامعه لیبرال است که توجه خود را بر ابزار و وسائل رسیدن به هدف متمرکز می‌کند نه خود هدف.^۴ هربرت مارکوزه جهان کاپیتالیستی روزگار ما را اینگونه توصیف می‌کند:

فرایند رفتن به سوی مرکزیت اداری، به هیچ پروایی توسعه یافته: دموکراسی به شکل حکومت مطلقه در آمده، آزادی زیر نفوذ حکومت، بازدارندگی اندیشه‌ها را سرچشمه لایزال نیروی تولید تلقی کرده است و از این قرار تولید شکل ویرانگری به خود گرفته، نابودی و ویرانی سرزمینهای دیگر... انسان، مواد اولیه، در نیروهای کار، زهرآلود ساختن هوا و آبها از سوی دیگر نقشی است که نظام توانگر کاپیتالیسم اکنون بر عهده گرفته است وحشیگری و خشونت استعمار نودر جهان، با وحشت سکونت در شهرها در آمیخته است، خشونت و عدم نزاکت، هنگام رانندگی در جاده‌ها، در زمینهای ورزش، در کلمات و تصاویر مطبوعات، بینشری در سیاست... و بدیها با عریانی و دهشتناکی بیشتر از پیش، در رفتار و کردار آدمیان تضادهای اساسی پدید آورده‌اند... زندگی امروز صحت و اصالت خود را از دست داده است. اقناع غریزه در محیطی فاقد آزادی به نظام سرمایه‌داری در یک جامعه بسته امکان می‌دهد که همچنان پا برجا بماند و مقاصد خود را اعمال کند. وظیفه این جامعه در شرایطی که جنبه‌های مادی و صوری زندگی، گسترش فراوان یافته، باز هم توسعه نفوذ و سیطره بر فرد به صورت منظم و حساب شده است. ... تکنولوژی در برقراری اشکال تازه نظارت و روابط اجتماعی با اثرات و نتایج

۱. بشلر، ژان، خاستگاه‌های سرمایه‌داری، رامین کامران، نشر البرز، ص ۱۰۴.

۲. منبع پیشین، ص ۸۵

۳. منبع پیشین، ص ۱۰۲.

Steven Smith / "Hegle's critique of Liberalism" American political science Review / 80: (march 1986) p.p 120 - 140.

روز افزون، پیروز شده و تا آن پایه در گرایش توتالیتاریستی خود پیش رفته که حتی کشورهای توسعه نیافته و غیر صنعتی را در خود گرفته است. در برابر وضع توتالیتار جامعه صنعتی معاصر، دیگر سخت از بیطرفی تکنولوژی، میسر نیست ... جامعه تکنولوژیک عبارت است از سیستم حاکمیت و نفوذی که در همه شئون زندگی افراد، حتی در اندیشه و دریافتشان نظیر امور فنی و صنعتی دخالت می کند ... قلمرو تکنولوژی در جامعه صنعتی پیشرفته، در عین حال قلمروی سیاسی نیز هست. این آخرین مرحله اجرای طرح تاریخی است: شناخت تجربیها، دگرگونی و شکلدادن طبیعت از لحاظ ایجاد تکیه گاههایی برای تسلط بر جهان»^۱

اساساً در یک نگاه اجمالی ویژگیهای کاپیتالیسم را میتوان اینگونه فهرست کرد:

- * خودبنیادی نفسانی
- * کمی انگاری استیلاجویانه
- * سود محوری صرف
- * مفهوم مدرن «سرمایه» و «کار»
- * اقتصاد کالایی
- * تقسیم کار تخصصی
- * مفهوم مدرن بازار
- * انباشت دائمی سرمایه
- * فقر مدرن
- توتالیتاریسم سیاسی و یا توتالیتاریسم اجتماعی
- * مالکیتهای بزرگ خصوصی انحصاری و یا انحصاری دولتی

□

در مورد بسیاری از این مفاهیم در کتاب «توسعه» سخن گفته ام و سعی می کنم بحثهای مربوط به آنها را به اجمال برگزار نمایم.

خودبنیادی نفسانی ویژگی ذاتی تمدن مدرن است و اساساً عقلانیت ابزاری مدرن ماهیت خود بنیادانه نفسانی دارد و تجسم نفس اماره مدرن است. در واقع بدون وجود این عقلانیت نفسانی و خود بنیاد هرگز نظام سرمایه سالاری (کاپیتالیسم) پدید نمی آمد.

۱. مارکوز، هربرت، اسنان تک ساختی، محسن مؤیدی، صص ۱۷، ۱۸، ۳۲، ۳۳.

در واقع سرمایه‌سالاری نظام اقتصادی مجسم‌کننده نفسانیت استیلاجو و آنتروپوسانتریست (انسان‌محور) عصر جدید است.

واقعیت این است که نسبت به ذات اقدس پروردگار متعال و حقیقت وجودی مبدأ و مقصد عالم و حقیقت وجود مطلق، انسان موجود حقیر ناتوان زبون ضعیفی بیش نیست و تصور دایره‌مداری بشر [اومانیزم] یا آنتروپوسانتریسم پندار مضحکی بیش نیست. به هر حال سرمایه‌سالار بر بنیان عقلانیت ابزاری مدرن بنا شده است و روح آن نفسانی و غفلت زده است. نسبت ما بین عقلانیت مدرن و سرمایه‌سالاری امری است که مورد توجه «ماکس وبر» و برخی محققین دیگر نیز قرار گرفته است.^۱

در نظام کاپیتالیستی، «سرمایه» نیز مفهومی جدید پیدامی‌کند. در این معنا، سرمایه همان ثروت انباشته شد، نیست بلکه سرمایه، صورت متجسم استیلاجویی متحرک و انباشتگر و خود افزای ثروت است که اساساً فقط در نسبتی تکنیکی با عالم مصداق پیدا می‌کند. در واقع در سرمایه، جوهر نسبت استیلاجویانه با هستی نهفته است. هایلبرونر در توصیف تفاوت سرمایه و ثروت چنین می‌گوید:

بین «سرمایه» و نظامی که نامش را از آن گرفته رابطه‌ای نزدیک و کامل وجود دارد .. شگفتی در این است که سرمایه با ثروت یکی نیست. ثروت یکی از سیماهای قدیمی تمدن بشری است اما انگیزه انباشتن آن، که می‌توانیم تا عصر فراعنه مصر به بررسی آن بپردازیم، هرگز به نیرویی برای ایجاد تغییر عمیق و مداوم تبدیل نشده است. وقتی ناپلئون در اوایل سده نوزدهم مصر را فتح کرد، به همان صورت باقی مانده بود که در سه هزار سال پیش بود. وضع در اینکاومایا و همچنین در هند و چین نیز همین بود که گنجینه‌های طلا روی هم انباشتند، قصر و معابد با شکوه و افسانه‌ای ساختند اما در تاریخ طولانی آنها هرگز چیزی، حتی به صورتی مبهم، دیده نمی‌شود که شباهتی به تکاملی منطقی سیصدسال اخیر تاریخ غربی، داشته باشد. علت آن را هم اکنون توضیح دادم: ثروت، سرمایه نیست ... تفاوت در طبیعت عجیب سرمایه است. سرمایه ثروتی است که ارزش آن در خصوصیات فیزیکی آن نهفته نیست بلکه امتیاز آن در به کارگیری آن است برای ایجاد سرمایه بیشتر به درستی

۱. وبر، ماکس، مقدمه اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، حسن چاوشیان، فصلنامه ارغنون، شماره ۳، صص

۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳.

فایده آن هنگامی تحقق می‌یابد که پول تبدیل به کالا می‌شود مانند مواد خام. مواد خام در نهایت به صورت کالا و خدمات در می‌آید و کالاهای ساخته و تمام شده در بازار به فروش می‌رسد - نه اینکه سودی بدست دهد و در گوشه‌ای بخرد بلکه بدین قصد که با آن مواد خام بیشتری خریداری و این فرایند باز دیگر از سر گرفته شود. ... از اینرو تفاوت سرمایه با ثروت در این است که سرمایه ذاتاً پویا و دینامیک است، پیوسته از صورت کالا به پول و دوباره از پول به کالا تغییر شکل می‌دهد، همواره در حال دگرگونی است و بدین طریق رابطه نزدیک خود را با طبیعت متغیر سرمایه‌داری آشکار می‌سازد.^۱

در ساخت مدرنیته مفهوم «کار» نیز در پیوند و تلازم با مفهوم «سرمایه» دستخوش تحول می‌گردد، «کار» معنای سنتی خود و به ویژه معنای اصیل دینی به عنوان پرورش دهنده استعدادها و وجود آدمی و نیز پرورش و مراقبت از طبیعت را از دست می‌دهد و ماهیتی تکنیکی و تصرف‌گرایانه پیدامی‌کند. در مفهوم جدید «کار» هدف به دست آوردن سود یا درآمد به گونه‌ای دیوانه‌وار است و اساساً کار ماهیتی از خودبیگانه یافته است و از اینرو انسانها دائماً تلاش می‌کنند تا از شر آن به ساحل نجات «اوقات فراغت» پناه ببرند. در این معنا، «کار»، پرورش دادن نیست، تصرف کردن و ایجاد دگرگونی و استیلاجویی است. معنای مدرن «کار» در ماهیت خود دارای سه ویژگی اساسی است:

۱. در نسبت با آدمی خصلت از خودبیگانه دارد

۲. استثمارگرانه است

۳. استیلاجویانه و تصرف‌گرو تکنیکی است.

کار بارور، کار خلاق و کار توأم با عشق و کمال‌جویی در ساخت مفهوم مدرن «کار» یک خلاف آمد عادت است.

کاپیتالیسم (سرمایه‌سالاری) علی‌الظاهر امکانات مادی و رفاهی را بسیار افزایش داده است اما چون ذات آن بر فزون‌طلبی، حرص و آز و سودجویی دم‌افزوم نهاده شده است و نیز به دلیل توزیع ناعادلانه درآمدها و ثروتها در واقع آدمی (به هر قشر و طبقه اجتماعی‌ای که تعلق داشته باشد به خصوص طبقات متوسط و فرودست جامعه) دائماً

۱. هایلبرونر، رابرت ل. سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم، دکتر احمد شهسا، علمی و فرهنگی، صص ۲۸،